

خراسان بعد از فروپاشی امپراتوری تیموریان

پس از فروپاشی امپراتوری تیموری بمثابة آخرین نظام سیاسی مشترک خراسانیان این قلمرو پهناور به حوزه های سیاسی و جغرافیایی مختلف تجزیه و تقسیم شد. دول نوظهور شییبانی ماوراءالنهر، صفوی ایران و بابر هند در این ساحت فراخ به رقابت و زد و خورد آغازیدند؛ تجزیه و تقسیم خراسان را ثبات و عمق دادند. بعد از آن دولت مشترک خراسانی مقتدری که بتواند حامل و انکشاف دهنده فرهنگ و مدنیت پر بار خراسان بزرگ باشد، بوجود آمده نتوانست.

در این دوران اروپا برای حرکات و جنبشهای نوینش آمادگی می گرفت؛ انقلابات اجتماعی و اقتصادی را می آزمود؛ تحولات فکری، فلسفی و اجتماعی را دنبال می کرد؛ لیکن قلمرو متشنج و ساحت پاشان خراسان به میدان جنگهای خونین و ویرانگر دول نو تشکیل و تاخت و تاز قبایل بدوی تبدیل شده بود.

رویدادهای دردناک و جگرسوز بالا درست در موقعیت و شرایطی رخداد که مدنیت غنی خراسان به بازسازی و اصلاحات نوین بر مبنای علم، صنعت و تخنیک جدید نیاز داشت. خراسان آن زمان به سبب ذخایر عظیم فرهنگی و مدنیتی، زراعت، فلاح و تجارت خوب، (طوری که قبل از فروپاشی بسی پیشرفته تر از اروپا بود) می توانست به عنوان تمدن پیشتاز و ره گشای جهانی ابراز وجود کند و بمثابة میراث دار تمدن باستان و مدنیت قرون میانه وارد دنیای مدرن و عصر جدید شود.

هرات تختگاه امپراتوری تیموری نخست در زیر سم ستوران لشکر شییبان خان به خاک یکسان شد و مدتی به اشغال دولت نوظهور شییبانی ماوراءالنهر درآمد. بعد از آن برای دوره طولانی در تصرف دولت صفوی ایران باقی ماند و به میدان جنگهای خونین و رقابتهای تباہ کننده دول صفوی و شییبانی تبدیل شد.

در این دوران نه تنها فرهنگ و مدنیت تختگاه خراسان به انحطاط کشیده شد؛ بلکه هرات سپر دفاعی، قلعه جنگی و بلا گردان دولت صفوی ایران بود و مردم آن در بین دو سنگ آسیای تعصب و خشونت های کور مذهبی دول نامبرده و زور آزمایی های کور و عقده مندانۀ آنان مظلومانه آرد می شدند.

ثبات و دوام دول نوظهور صفوی و شییبانی، حرکات بعدی قبایل پشتون (با خانه جنگیها، خشونتها و رقابتهای خونین) و سپس دسیسه های مخربانه استعمار انگلیس و روسیه، برای ظهور مجدد دولت مشترک خراسانی و احیای مدنیت خراسان هیچ فرصتی باقی نگذاشت.

دولت صفوی و ظهور مجدد ایران:

در اثر سقوط امپراتوری تیموری و پیش تازی قوای شییبان خان، قلمرو وسیع خراسان دچار بحران سیاسی و تشنج روز افزون شد. این خلای قدرت عشایر ترکمان شیعه مذهب حوزه ایران را (که تحت قلمرو امپراتوری بزرگ

تیموری، همواره از حمایت تیموریان برخوردار بودند) به تشویش انداخت.

سران ترکیه عثمانی در اتحاد مذهبی و سیاسی با ازبکان ماوراءالنهر (دولت شیبانی) فکر پر سازی خلی حاصله را در سر می پرورانیدند؛ این اقتدار طلبی ترکان عثمانی عشایر مقتدر ترکمان ایرانی را سخت آزار می داد. بابریان هند که با دودمان تیموری قومی داشتند، از نگاه سیاسی و جیوپولتیکی نقشه بلند پروازانه ترکیه را به نفع خود نمی دانستند.

در این گیرودار قبایل ترکمان ایرانی با اتحاد، اسماعیل نوجوان فرزند یکی از اهل طریقت را به پادشاهی برگزیدند. بزودی مردان زیادی بدور این تازه جوان جمع شدند. او به رهنمایی سران عشایر و مشاوران سیاسی و نظامی خود، مذهب شیعه را بعنوان مذهب رسمی ایران اعلان کرد، تا به این صورت سد دفاعی مذهبی علیه سنی مذهبیان ترکیه بسازد.

وی نخست ایران جدید (ایران شهر و عراقین) را تا حدودی نظم و نسق بخشید. برای خنثی کردن طرح قیچی سازی ایران جدید که در اثر اتحاد ترکان عثمانی و ترکان و ازبکان ماوراءالنهر عملی شده می توانست، عزم تسخیر خراسان را کرد. پس از جنگهای خونین شیبانیان را مجبور ساخت تا از هرات عقب نشینی کنند. شیبیان خان در میدان نبرد کشته شد.

هرات اگرچه به تصرف دولت صفوی درآمد؛ لیکن جنگ و درگیریهای انتقام جویانه خونین و تباہ کننده در بین صفویان ایران و ازبکان و ترکان ماوراءالنهر سالیان درازی دوام کرد و این، بلاد خراسان و پایتخت آن هرات را ب خاک سیه نشانید. دولت صفوی به سبب تعصب شدید مذهبی، خشونت عشایری و روحیه تنگ نظرانه نشانالیستی نتوانست در راه احیای مجدد فرهنگ و مدنیت خراسان بزرگ و جلب و جذب اقوام و گروه های متنوع خراسانی گام مثبتی بردارد.

بعد از سقوط دولت صفوی و هوتکی ایران، نادر افشار در دوره سلطنتش کوشید این ضعف صفویان را برطرف کند و در بین خراسانیان و قبایل تازه اسکان و پیروان مذاهب شیعه و سنی اتحاد و همدلی بوجود آورد. در لشکر او قزلباشان شیعه مذهب ایرانی، قبایل پشتون، ازبکان و دیگر اقوام خراسانی جا داشتند؛ لیکن موقعیت و شرایط زمانی و مکانی، بافت قومی، سیاسی و اجتماعی خراسان (ایران جدید، ماوراءالنهر و کشور ما در آن روزگار) و تعصب شدید مذهبی قزلباشان ایرانی این فرصت را میسر نکرد. نادر بدست قزلباشان ترور شد و تجزیه واقعی خراسان، بعد از تشکیل دولت قاجاریه ایران، دولت ابدالی افغانستان و حکومتهای محلی در ماوراءالنهر نهایی گردید.

بعد از سقوط دولت نادر افشار دوباره سیه روزی خراسانیان (خاصه هراتی ها) شروع شد و آنچه که از زیر تیغ خون ریز صفویان و شیبانیان سالم مانده بود، در کوره داغ جنگ ها و آتش کینه و انتقام قاجاریان و ابدالیان و سدوزانیان پاک سوزید.

ایران جدید که به نحوی از انحا بر مبنای دو شاه ستون مذهب شیعه و ناسیونالیزم ریشه دار تاریخی شکل گرفته بود، فقط توانست در مقابل کتله های قوی قومی و سیاسی منطقوی و هجوم استعماری انگلیس و روسیه از خود دفاع کند. این حالت انزواگرایانه، ایران جدید را در خود پیچید و به آن جاذبه، توان و فرصت آن را نداد که بعنوان محور مرکزی خراسان کبیر در قلمرو سیاسی، فرهنگی، مدنیتی و تاریخی آن نقش عملی و موثری ایفا کند.

در عهد مشروطیت ایران در زیر فشارهای رقابتی انگلیس، فرانسه و امریکا مراحل جدیدی از حیات سیاسی و اقتصادی خود را سپری کرد؛ در سال 1329 قانون ملی شدن نفت به تصویب رسید. در سال 1330 دولت ملی

دکتور مصدق تشکیل شد و مصوبه ملی شدن نفت به اجرا درآمد. در 28 مرداد 1332 علیه دولت دکتور مصدق کودتا شد و در اثر رقابتهای اقتصادی بین قوت های استعماری و تبارز قطبین جهانی عوض ثبات و تداوم دولت مستقل ملی، رژیم شاهی در ایران استقرار یافت.

رژیم سلطنتی به سبب وابستگی به استعمار و عدم نفوذ کافی در بین توده مردم و تیپ های متنوع روشنفکران نتوانست بمانند ترکیه، تحولات اساسی و بنیادی در جامعه ایران بوجود آورد و پوسته تنگ و محدود مذهبی را بشکند.

همین بود که پس از پیش روی نیروهای قطب سوسیالیزم نوع روسی به سوی مرکز سابق خراسان (افغانستان فعلی) از نگاه منطقوی و بین المللی زمینه برای انقلاب عمومی ایران و سقوط رژیم شاهی آماده شد. سران ایران عوض یک گام به پیش گام ها به پس برداشتند و دوباره به همان سیاست استراتژیک و سنتی عهد صفوی در شکل و سیمای دیگر بازگشتند؛ یعنی مذهب را از حوزه های علمیه و از بین عوام فرا تر برده و وارد سیاست و دولت کردند و طرح ولایت فقیه را در تناقض با نظام نوین جمهوری مطرح و عملی ساختند.

به این صورت، فرصت و زمینه گشایش، رشد و شکوفایی فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی (مطابق به معیارهای جهانی و فرهنگ پرریشه تاریخی) را از مردم ایران گرفتند و مانع ورود ایران به جهان مدرن شده و از حضور و تجلی فرهنگ و مدنیت تاریخی آن در سطح وسیع منطقوی و جهانی جلوگیری کردند.

زمینه تشکیل دولت ابدالی:

پس از فروپاشی امپراتوری تیموریان هرات و بدنبال آن تداوم تقسیم و تجزیه خراسان، حرکت قبایل پشتون بسوی خراسان شدت گرفت. آنان نخست با دربار صفوی روابط حسنه داشتند و با حاکم صفوی در قندهار همکاری می کردند. اما بمرور زمان در اثر فساد درونی و ضعف مفرط حکومت صفوی فرصت بیشتری برای تبارز قبایل پشتون در قندهار فراهم شد؛ تا اینکه به تأسیس حکومت محلی هوتکی در قندهار و سپس در اصفهان ایران موفق گردیدند.

طوایف ابدالی ابتدا از حوزه هند (بخش پاکستان کنونی) به قندهار مهاجرت کردند و در این ولایت سکنا گزیدند؛ اما به سبب درگیریهای شان با غلزایی ها مجبور به ترک قندهار شدند. در این باب لارنس لکهارت می نویسد: «ابدالی ها تا مدت مدیدی در ایالت قندهار سکنی داشتند، لیکن آنان در اوایل سلطنت شاه عباس اول بر اثر فشارهای غلزایی ها به اطراف هرات کوچ کردند»⁽¹⁾

آنان سپس وارد پایتخت سابق خراسان شده و با استفاده از فرصت حکومت محلی خود را در هرات تشکیل دادند؛ اما سالیانی بعد هرات بدست نادر افشار افتاد. ابدالیان به قیادت احمد خان (احمدشاه درانی) به سپاه نادر پیوستند و در دربار او به مقام های عالی رسیدند. بعد از ترور نادر به دست قزلباشان، احمد خان با سپاه خود که از مردان پشتون و ازبک تشکیل شده بود، به قندهار آمد و دولت ابدالی را در بخش وسیعی از خراسان پی ریزی کرد.

نقاط مرکزی خراسان بویژه هرات بعد از مرگ احمد شاه و فرزندش تیمورشاه به میدان رقابتهای خونین اولاد تیمور و سپس پسران سردار پاینده محمد خان و جنگ های خونین و ویرانگر دولت قاجاریه ایران با آنان تبدیل شد. تحت حاکمیت سیاسی و نظامی خشن و عقب مانده قبیله ای و قالب تنگ و تاریک قومی نه تنها فرصت و زمینه هیچ

¹ - انقراض سلسله صفویه...، ص 111

نوع رشد، بازسازی و شناخت مجدد فرهنگ و مدنیت خراسانی کشور فراهم نشد؛ بلکه آنچه از گزند روزگاران سخت جنگ، اغتشاشات، بحران های پیاپی باقی مانده بود، در زیر خروارها خاک مدفون گردید.

ادامه دارد....